

هزار و پک سخن  
در  
امثال و نصائح و حكم

جعفر شیرازی

۱۶

۱۲۷۹



۲

# هزار و یک سخن

در

امثال و نصائح و حكم

تأليف

امير قلى امين

ابن مرحوم ابراهيم خان طاب ثراه

سال ۱۳۳۹



# افادۂ مرام

بنام خداوند بخششندہ مهربان

بزرگترین نعم و بهترین حواس که خداوند تعالیٰ به نوع بشرکرامت فرموده و او را به سبب آن بمزید اختصاص امتیاز داده همانا دو قوّه عاقله و ناطقه است که «بالعقل والنطق يمتاز الانسان من الحيوان»  
این دو تشریف شریف و این دو خلعت والا است که درمیان تمام مخلوقات بسیط خاک فقط و فقط قامت قابلیت بشری را مزین و اورا بسعادت کریمه «ولقد كرمنا بني آدم» ممتاز و سرفراز ساخته پس نام آدمیت بر کسی میتوان اطلاق کرد که این دو بخش ایزدی را در هر حال و هر مقام بموقع خود اعمال و از برکات آنها بتواند خود و بنی نوع خویش را بهره ور و بسر حد کمال برساند.

به نطق است و عقل آدمیزاده فاش  
چو طوطی سختگوی نادان مباش

در این رساله شریفه اگر بنظر دقت نگریسته شود  
تا اندازه برای تزید و تایید هر یک از دو قوای فوق  
الذکر خدمتی شایان بعمل آمده چه اگر بطور یکه شایسته  
است در کلمات حکمت آمیز آن تأمل کنیم و هر یک  
از آن لئالی شاهوار را آویزه کوش هوش سازیم، میلینیم  
که از یک طرف نصایح و دستورهای حکیمانه که در  
ضمن آن مندرج است عقل، مارا روشن، و در شناسائی  
آب از سراب و خطأ از صوابمان رهبری می‌نماید و از  
طرف دیگر در گاه تکلم بقوه استدلال امثال سائره و  
کلمات شیرین قصار آن زودتر از آنچه تصور شود مستمع  
را قانع و باعلام مقصود خویش فایق می‌آیم. چه مکرر  
دیده ایم کسانی که غالباً در ضمن بیانات خویش به آوردن  
اشعار مناسب و امثال سائره تمثیل می‌جویند گذشته از  
آنکه کلامشان بخلاف مخصوصی پیدا می‌کند در مغز  
مستمع هم تأثیر شکرف بخشیده واورا زودتر برای قبول  
مقاصد آنها حاضر و مستعد می‌سازد. و شاهد این مقال ضرب  
المثل عربی که می‌گوید: «من جلب در الکلام حلب در  
الکرام».

بالجمله چون يك چين تأليف نقسي برای فارسي زبانان نهايت لزومرا داشت اين بnde هیچ نيرزنده که سالهاست بواسطه عارضه صعب العلاجي در آغاز جوانی بستري و کوشه گزین شده‌ام بر آن گردیدم که امثال سايره و کلمات حکيمانه قصار فارسي را که چون بنات النعش متفرق و پريشان است در تحت ضابطه صحيحی در آورم و بالاخره با زحمات بسیار و صرف يکسال وقت و خواندن و پژوهیدن کتب متعدده ادبی اخلاقی وغیره اينراه صعب السلوكرا تا درجه منظوره با قدمی استوار پیموده و بحول و قوه الهی در جمع و تلفيق هزار و يك مثل موفق آمده و آنرا به ترتیب حروف هجا تدوین و بنام هزار ويک سخن موسوم نمودم. اميد آنکه این مختصر خدمت در محضر دانشوران گرامی مورد قبول يافته سخنوران را گاه تقریر و ايراد و استشهاد اعانت ، و نويسندگان و اهل قلمرا حين تحرير و اراده پند وارشاد مساعدت نماید تا خردان و نوباوگان دبستان را دليل تهذيب اخلاق و بزرگان و دانشمندان عظامرا مورد اتفاق واقع شود.

امير قلي امين

## علامات

### (م) علامت مؤلف

(ع) علامت (عرب) و کلمات مقابل آن کلماتی است که مؤلف از امثال عرب ترجمه و اقتباس کرده ولی سایر کلمات هر کدام لفظاً یا معناً با کلمات عربیه مطابقت نماید مربوط بعالم مؤلف نیست چه آنها غالباً از امثال سائمه فارسی و از متون کتب ادبی وغیره ضبط و جمع آوری گردیده است.

- ۱ آب را از سر بند باید گرفت
- ۲ آب را گل کرد تا خود ماهی بگیرد
- ۳ آبی که آبرو ببرد بر گلو مرینز.
- ۴ آبی که در گودال میماند می کند
- ۵ آتش چوب را فروخت بسوزد تر و خشک
- ۶ آخر شاه منشی کاه کشی
- ۷ آدمی به سیرت است نه بصورت ، انسانیت به کمال  
است نه بجمال
- ۸ آدمی را آدمیت لازم است.
- ۹ آدمی را بق از علت نادانی نیست.
- ۱۰ آدمی را نسب به هنر باید نه پدر
- ۱۱ آرزو بجوانان عیب نیست
- ۱۲ آرزو سر ما یه مفلس است
- ۱۳ آری باتفاق جهان می توان گرفت
- ۱۴ آز بگذار و پادشاهی کن.
- ۱۵ آزمند پیوسته نیازمند بود.

- ۱۶ آزموده را باز آزمودن خطا است.
- ۱۷ آسیا بنویت.
- ۱۸ آغاز عشق بیماری است و انجامش مرگ
- ۱۹ آفت عقل تملق است و آفت مروت دروغ
- ۲۰ آلوچه بالو نگرد رنگ برآرد.
- ۲۱ آمدن بارادت رفتن به اجازت
- ۲۲ آنجا که دوستی است نکلف چه حاجت است
- ۲۳ آنجا که عیان است چه حاجت به پیان است
- ۲۴ آنچه با تدبیر نتوان کرد بزور زر میسر نشد
- ۲۵ آنچه بخود نمی پسندی بدیگران مپسند
- ۲۶ آنچه بحیلت نتوان کرد بقوت ممکن نباشد
- ۲۷ آنچه بنان پاره نتوان کرد به کیسه سیم و زر  
توان کرد
- ۲۸ آنچه در دیگ است به چمچه می آید
- ۲۹ آنچه زبان گوید اعتمادرا نشاید
- ۳۰ آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است
- ۳۱ آنرا که سخاوت است چه حاجت بشجاعت
- ۳۲ آنکس که بی زر است چون مرغ بی بال و پراست

- ۳۳ آنکه روز کارش به تبلی گذشت دوچار عسرت  
و پریشانی کشت
- ۳۴ آواز دهل شنیدن از دور خوش است
- ۳۵ آه صاحب دردرا باشد اثر

\*(۱)\*

- ۳۶ اجل بر کشته میرد نه بیمار سخت
- ۳۷ احتیاج بخویشاوندان نا اهل مصیبتی است عظیم
- ۳۸ احتیاط نصفش ثواب و نیمش کناه است
- ۳۹ ادب از بی ادب آموز
- ۴۰ ارث خرس به کفتار میرسد
- ۴۱ ازین ستون تا آن ستون فرج است
- ۴۲ از اسب دو و از صاحبش جو
- ۴۳ از برای یک شکم ملت دو گسرا نباید کشید
- ۴۴ از خدا بترس و از دیگران ایمن باش (م)
- ۴۵ از دروغ پرهیز و از غرض و جدال بگریز
- ۴۶ از دعای کربه سیاه باران نمی آید
- ۴۷ از دل برود هر آنکه از دیده برفت
- ۴۸ از سوکند اعراض کن اگر هم راست باشد

۴۹ از کوزه همان برون تراود که در او است

۵۰ از محقق تا مقلد فرق ها است

۵۱ از مكافات عمل غافل مشو

۵۲ از نفس بد جز فعل بد نباید و از طینت ناپاک

جز فساد و بی باکی نزاید

۵۳ از نفس پرور هنروری نباید و بی هنر را سروری

نشاید

۵۴ از هرچه بگذری سخن دوست خوشتراست

۵۵ از هر فردی کاری برآید و هر مردی را عملی شاید

۵۶ اسب بد ویدن جو خود را زیاد میکند

۵۷ اسب خوش رو نیز گاهی سکندری میخورد

۵۸ اسب نجیب را یک تازیانه بس است

۵۹ اسبی که به چهل سالگی سوق انش پیندند برای

میدان قیامت خوب است

۶۰ استعداد بی تریت دریغ است و تریت نا مستعد

ضایع

۶۱ استغنا ملک راحنی است و مناعت گشور استراحت

۶۲ اسراف نکونیست مگر در عمل خیر

- ۶۳ اعتبار آدمی بماتر علم و ادب است نه مفاحص  
اصل و نسب
- ۶۴ اعتراض بنادانی دانائی واقرار بناتوانی توانائی  
است
- ۶۵ افعی کشتن و بچه نگاهداشت کار خردمندان  
نیست
- ۶۶ اگر بر آب روی خسی باشی و گر بر هواپری  
مکسی باشی دلی بدست آرناسکی باشی.
- ۶۷ اگر توانگری خواهی پسندیده کار باش
- ۶۸ اگر جور شکم نبودی هیچ مرغی در دام صیاد  
نیفتادی بلکه صیاد خود دام تنهادی
- ۶۹ اگر چیز به دشمنان بدهی به که از دوستان  
خواهی.
- ۷۰ اگر خواهی از پیشمانی رسته گردی در دنبال  
هوای دل مباش
- ۷۱ اگر خواهی بی‌اندوه باشی حسود مباش
- ۷۲ اگر خواهی در قفای تو نخندند روش نیکو.  
شعار خود کن.

- ۷۳ اگر خواهی راز نورا دشمن نداند با دوست  
خود مگوی
- ۷۴ اگر خواهی سرت بجای خود ماند سرنگهدار
- ۷۵ اگر خواهی فریفته نشوی کار ناکرده کرده  
مشمار
- ۷۶ اگر خواهی که بر تو دقیقه نگیرند تو بر خود  
بگیر.
- ۷۷ اگر خواهی که درمیان خوبان گزیده باشی کرم  
پیشه کن.
- ۷۸ اگر خواهی که زندگی آزادگان یابی آز و  
هوس را پس سر کن.
- ۷۹ اگر خواهی که قدر تو بلند کردد قدر مردان  
بشناس.
- ۸۰ اگر خواهی همه کس دوست تو باشد کینه هیچ  
کس در دل مگیر
- ۸۱ اگر داری طرب کن و گر نداری طلب کن.
- ۸۲ اگر دروغ میرهاند راست رهاتده فر است.
- ۸۳ اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش.

- ۸۴ اگر شب‌ها همه قدر بودی شب قدر پقدار بودی.
- ۸۵ اگر کناهرا پیخشد شرمداری هست.
- ۸۶ اگر یار اهل است کار سهل است.
- ۸۷ امانت از دزد مجوی.
- \* امتحان را گربه نخورده
- ۸۸ امروز توانی و ندانی فردا که بدانی توانی
- ۸۹ امید در خالق بند نه در خلائق.
- ۹۰ امیدها در نا امیدی است.
- ۹۱ انتظار بلا صعب تر از نزول بلا است.
- ۹۲ اندازه نگهدار که اندازه نکو است.
- ۹۳ اندک اندک خیلی گردد قطره قطره سیلی.
- ۹۴ اندک بتقدیر و تدیر بهتر که بسیار بی تقدیر و تدیر
- ۹۵ انسان آزاد خلق شده است و مجبور بعوایت خلق نیست. (۱)
- ۹۶ انسان بارزو زنده است.

(۱) این سخن عالی مقام از سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

- ۹۷ انسان بنده احسان است.
- ۹۸ انسانیت بصورت نیست بصفا است.
- ۹۹ انصاف بالای طبیعت است.
- ۱۰۰ انصاف نیکوئین صفات است.
- ۱۰۱ انگشت بدر کس مزن تا درت به مشت نکوبند.
- ۱۰۲ اول استشاره آنگه استخاره.
- ۱۰۳ اول اندیشه و آنگهی گفتار.
- ۱۰۴ اول پند آنگه بند.
- ۱۰۵ اول رفیق آنگه طریق \*
- ۱۰۶ اول طعام آنگه کلام.

### ﴿ ب ﴾

- ۱۰۶ با تو کل زانوی اشتر بند.
- ۱۰۷ با درد بساز تا بدرمان بررسی.
- ۱۰۸ با دوستان مروت با دشمنان مدارا.
- ۱۰۹ بار سبک زود بمنزل میرسد.
- ۱۱۰ بار محنت خود به که بار ملت خلق.
- ۱۱۱ با صالحان نشین تا صالح شوی.
- ۱۱۲ باصرار همه کار می‌توان کرد.

- ۱۱۳ باغبان را وقت میوه گوش کر میباشد
- ۱۱۴ با فاسق متواضع بسر بردن بهتر که با عابد متکبر  
مصاحبت کردن.
- ۱۱۵ بالای سیاهی رنگی نیست.
- ۱۱۶ با مار بد زیستان از آن بهتر که بنا کام در یار بد  
نگریستن.
- ۱۱۷ با مردم دانا از در حیله در آمدن چنان است  
که آب در هاون سائیدن (م)
- ۱۱۸ با هر که بدی کردی تا دم مرگ از اویندیش
- ۱۱۹ با هم جنس مأнос باش نه با ناجنس
- ۱۲۰ پیش و منت منه که نفع آن بتو باز گردد.
- ۱۲۱ پرهیز از نادانی که خود را دانا شمرد.
- ۱۲۲ بچوکان همت توان برد گوی.
- ۱۲۳ بخت چون واژگون شود پالوده دندان شکند
- ۱۲۴ بخواری مردن بسی بهتر از خوار شدن نزد  
دو نان است
- ۱۲۵ بد بودن بهتر که با بدان نشستن.
- ۱۲۶ بدتر از کفر ابلیس.

- ۱۲۷ بدرین بدان آن است که عذر نپذیرد و کینه  
عذر خواه در دل گیرد.
- ۱۲۸ بدرین دوست دوست دروغگو است
- ۱۲۹ بدرین مردمان کسی است که دل دانشمندان  
را به تیغ زبان مجروح کند.
- ۱۳۰ بدخواه کسان هیچ بمطلوب نرسد.
- ۱۳۱ بدخوی در چنگ دشمنی گرفتار است که هر  
کجا رود از چنگ عقوبت او خلاصی نیابد.
- ۱۳۲ بد کردار بد اندیش باشد.
- ۱۳۳ بد مکن که بد افته چه مکن که خود افته.
- ۱۳۴ برادران جنگ کنند ابلهان باور.
- ۱۳۵ برادر که در بند خویش است نه برادر و نه  
خویش است.
- ۱۳۶ برای کسی بمیر که برایت تب کند.
- ۱۳۷ برای نهادن چه سنگ و چه زر.
- ۱۳۸ برخی سختان سودمندتر است از باران و پاره  
زیانکارتر از شمشیر بران
- ۱۳۹ بر دوستی دوستان اعتمادی نیست ذا چه رسد به  
تملق دشمنان

- ۱۴۰ بردہ ویران خراج و عشر نباشد.
- ۱۴۱ بر سیه دل چه سود خواندن وعظ.
- ۱۴۲ بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود  
بر تو بخشايد.
- ۱۴۳ بر کاری که نفس را از ارتکاب آن منع نتوانی  
دیگری را عقاب مکن.
- ۱۴۴ بر کت در حرکت است و سعادت در مجاہدت
- ۱۴۵ بر کنده به آن ریش که در دست زنان است
- ۱۴۶ بر گذشته افسوس نمی شاید خورد.
- ۱۴۷ بر نادر حکم توان کرد
- ۱۴۸ بر هنه فارغ است از دزد و طرار.
- ۱۴۹ بزرگواری در حاجت روائی است.
- ۱۵۰ بزرگی باید بخشندگی کن.
- ۱۵۱ بزرگی بعادات پسندیده است.
- ۱۵۲ بزرگی بعقل است نه بسال.
- ۱۵۳ بزرگی خرج دارد.
- ۱۵۴ بزرگی در درویشی است و راحت در قناعت
- ۱۵۵ بзор زر توان از هر کونه خطر گذشت.
- ۱۵۶ بسا مراد که در ضمن نا مرادی ها است.

- ۱۵۷ بسخن ابله می‌گیرند آثارها.
- ۱۵۸ بسیار بد باشد که از بد بدتر است.
- ۱۵۹ بسیار دان بسیار گوی می‌شود.
- ۱۶۰ بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول.
- ۱۶۱ بعد از خرایی بصره.
- ۱۶۲ بعد نومیدی بسی امیده است.
- ۱۶۳ بفروتنی کسی پزاوار است که کیتی او را بر تری داده.
- ۱۶۴ بقای سلطنت با کفر ممکن است و با ظلم و بیداد  
محال
- ۱۶۵ بگرسنگی مردن بهتر که نان فرو مایگان  
خوردن.
- ۱۶۶ بگفته خود کار کن تا بگفته تو کار کنند.
- ۱۶۷ بمرگ خربود سگ را عروسی.
- ۱۶۸ بمرگ عدو شادمانی خطاست.
- ۱۶۹ بنا کام مردن از آن بهتر که زیر هفت و زور  
رفتن (م)
- بنا نهاده دست نرسد و چیز نهاده هرجا که  
باشد برسد.

۱۷۰ بنده که بخند و بفروشند آزادتر از بنده شکم است.

۱۷۱ بنزدیک من صلح بهتر که جنگ.

۱۷۲ بنیاد ملک بی سر تیغ استوار نیست.

۱۷۳ بوم از نریت هزار دستان نشود.

۱۷۴ بوی مشک پنهان نمی‌ماند.

۱۷۵ بهترین آثار آثار علم و ادب است.

۱۷۶ پیک دست توان گرفتن دو به.

۱۷۷ بی حیائی بدترین قبایح است.

۱۷۸ بی عیب خدا است. \*

۱۷۹ بیمار بودن آسان‌تر که بیمار داری کردن.

۱۸۰ بیماری به از پیکاری است.

۱۸۱ بی‌یار وفادار نه از عمر لذتی است و نه در

زندگانی راحتی

## ﴿ پ ﴾

۱۸۲ پا فشردی بردی.

۱۸۳ پای از گلیم خود درازتر مکن.

- ۱۸۳ پای در زنجیر پیش دوستان به که با پیگانگان  
در بوستان.
- ۱۸۴ پای دیوار کندن و ساکت نشستن کار خرد  
مندان نیست.
- ۱۸۵ پرخوری آفت هوش است.
- ۱۸۶ پرده مردم مدر نا پردهات ماند بجای .
- ۱۸۷ پرگوئی دشمن کار است.
- ۱۸۸ پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان.
- ۱۸۹ پشه چو پر شد بزند پیل را.
- ۱۹۰ پشیمانی چه سود چو در اول خطاكري.
- ۱۹۱ پشیمانی سودی ندارد.
- ۱۹۲ پنج انگشت برابر نیست.
- ۱۹۳ پنجه با شیر و مشت با شمشير زدن کار خردمدان  
نیست.
- ۱۹۴ پنجه با غالب انداختن نه مصلحت است و پنجه  
مغلوب شکستن نه مررت.
- ۱۹۵ پوست کلفت فر از خر.
- ۱۹۶ پیکان از جراحت بدرا آید و آزار درد دل بماند

\* ت \*

- ۱۹۷ تا پریشان نشود کار بسامان نرسد.
- ۱۹۸ تا تریاق از عراق آرنده مار گزیده مرده باشد.
- ۱۹۹ تا تورگرم است نان توان بست.
- ۲۰۰ تا جان هر خطر تنهی بر دشمن ظفر نیابی.
- ۲۰۱ تا جای ندانی پای منه.
- ۲۰۲ تا جوانی دمرا غنیمت دان.
- ۲۰۳ تا دانه یافشانی خرمن بر نگیری.
- ۲۰۴ تا رنج نبری گنج نیابی.
- ۲۰۵ تا شب نروی روز بچائی نرسی
- ۲۰۶ نا صلح توان کرد در جنگ مکوب.
- ۲۰۷ نا کار بزر برآید جان در خطر افکندن نشاید
- ۲۰۸ نا که دستت میسد کاری بکن.
- ۲۰۹ نا مار راست نشود بسوراخ نرود.
- ۲۱۰ نا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر.
- ۲۱۱ نا نباشد چیز کی مردم نگوید چیزها.
- ۲۱۲ نا نشوی پیر ندانی که چیست.
- ۲۱۳ نا نیکو نیندیشی مگوی

- ۲۱۴ تا هیزم بر جای است آتش نمیرد.
- ۲۱۵ تخم دزد شتر دزد می شود.
- ۲۱۶ تخم محنت هر که کارد رنج دل بار آورد
- ۲۱۷ تریت نا اهل را چون گرد کان بر گنبد است
- ۲۱۸ ترس برادر مرگ است.
- ۲۱۹ ترسو هر گز بمراد دل نرسد.
- ۲۲۰ ترک عادت موجب مرض است.
- ۲۲۱ ترک فرصت مورث اسف است.
- ۲۲۲ تعارف آمد و نیامد دارد.
- ۲۲۳ تعجیل بد است و لیکن در کار خیر نیکو است
- ۲۲۴ تعجیل نیکو نیست مگر در دو مقام نواختن مهمان و پرداختن وام
- ۲۲۵ تعجیل و شتاب را خسaran بی شمار است
- ۲۲۶ تعریف آن است که دشمن بکند.
- ۲۲۷ تعریف خود کردن پنه خائیدن است.
- ۲۲۸ تقدیر چه سابق است تدبیر چه سود
- ۲۲۹ نکلف گر نباشد خوش توان زیست.
- ۲۳۰ نکیه به جبار کن تا بررسی بر مرام

- ۲۳۱ تلخی اندک که شیرینی بسیار بار آورد به از  
شیرینی اندک کزو تلخی بسیار زاید.
- ۲۳۲ تندرستان را نباشد درد ریش.
- ۲۳۳ تنها مانی چو یار بسیار کشی.
- ۲۳۴ تواضع پیشه بزرگان است و تکبر شیوه فرو  
مایگان (ع)
- ۲۳۵ تواضع ذکردن فرازان نکوست
- ۲۳۶ توانگر بی هنر درویش است و درویش هنرمند  
غنى (م)
- ۲۳۷ توانگر جا هل زر اندود است و فقیر عارف  
کوهر خاک آلود.
- ۲۳۸ - توبه قمار باز بی پولی است.
- ۲۳۹ توبه کرک مرگ است. \*
- ۲۴۰ توکل کن نا بیابی رستگاری. \*
- ۲۴۱ تیری که از کان برفت بر نمی گردد.
- ۲۴۲ تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است.

### ﴿ث﴾

- ۲۴۳ ثابت قدم باش و غم روزی مخور.

- ۲۴۲ ثابت قدم بصحبت پدید نشود.
- ۲۴۳ ثبات رأی نماید خیال کار درست.
- ۲۴۴ ثبات زیباترین صفات است.
- ۲۴۵ نمر از درخت پید نباید امید داشت
- ۲۴۶ نواب راه بخانه خود می‌برد.

### \*(ج)\*

- ۲۴۷ جای برو که ترا بخواهند نه جائی که از درت برآهند.
- ۲۴۸ جائی که آفتاب تابد طبیب می‌آید.
- ۲۴۹ جائی که نمک خوری نمکدان مشکن.
- ۲۵۰ جا هل جا هلرا ستاید و از عالم نفرت نماید.
- ۲۵۱ جد همه روزه جان مردم بخورد و هزل همه ساله آب مردم ببرد.
- ۲۵۲ جنگ اول به از صلح آخر است.
- ۲۵۳ جنگ را شمشیر می‌کند و معامله را پول.
- ۲۵۴ جواب ابلهان خاموشی است.
- ۲۵۵ جوانمرد کسی است که نمی‌گوید و می‌کند.

- ۲۵۶ جوانمردی که بخورد و بدهد به از عابدی که روزه بگیرد و بنهد.
- ۲۵۷ جوانی را بخضاب و ثروت را باززو و علم را بدعنا تحصیل توان نمود.
- ۲۵۸ جود ناخواسته دادن است چه پس از خواستن دادن پاداش خواهش باشد.
- ۲۵۹ جود کن و ملت منه تا نام نیک برآری (م).
- ۲۶۰ جور استاد به ز مهر پدر.
- ۲۶۱ جوینده یابنده است.
- \* جهاندیده بسیار کوید دروغ.
- ۲۶۲ جهان‌کشتن به از جهان خوردن است.

### \*(چ)

- ۲۶۳ چاه کن همیشه در چاه است.
- ۲۶۴ چراغ به نه خود نور نمیدهد.
- ۲۶۵ چراغ دروغ بی فروغ است.
- ۲۶۶ چراغ دزد خواب پاسبان است.
- ۲۶۷ چراغی که بخانه رواست به مسجد حرام است

- ۲۶۸ چراکسی از کاری پشیمان گردد که یکبار  
دیگر از آن کار پشیمان شده باشد؟
- ۲۶۹ چشم میین و دل مخواه.
- ۲۷۰ چوب نرم را مور میخورد.
- ۲۷۱ چو به گشتی طبیب از خود میازار.
- ۲۷۲ چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن.
- ۲۷۳ چو نام سک برآری چوبی بدهست آر.
- ۲۷۴ چون خشم زند شعله تر و خشک بسوزد.
- ۲۷۵ چون در امضای کاری متعدد باشی آن طرف  
اختیار کن که بی آزارتر باشد.
- ۲۷۶ چون دزدان بهم افتد کالا ظاهر شود.
- ۲۷۷ چون دشمن را در بند یافته اما نش مده.
- ۲۷۸ چون شاخ خلاف بالا رود همه خنجر بارآورد
- ۲۷۹ چون قضا آید طبیب ابله شود.
- ۲۸۰ چیزی بخور، چیزی بده، چیزی نه.
- ۲۸۱ چیزی که عوض دارد گله ندارد.
- ۲۸۲ حرام از هر راهی که آید میرود.
- \* حرام میخورم شلغم؟
- ۲۸۳ حرف آموز تا از حرقت افلاس نسوزی.

- ۲۸۴ حرف مرد زنیت مرد است.
- ۲۸۵ حرف حسابی جواب ندارد.
- ۲۸۶ حرف حق تلخ است.
- ۲۸۷ حرف راسترا از بچه باید شنید.
- ۲۸۸ حرف شنیدن ادب است.
- ۲۸۹ حرفی که از دهان در آید گرد جهان برآید.
- ۲۹۰ حرکت از تو برکت از خدا.
- ۲۹۱ حریص با جهانی گرسنه است و قانع بنانی سیر
- ۲۹۲ حریص دائم در غم است هر قدر دارد پندارد  
کم است
- ۲۹۳ حریص همیشه محروم است.
- ۲۹۴ حریف باخته همیشه از بخت خود نالان است
- ۲۹۵ حساب بمنقال دوستی بخوار.
- ۲۹۶ حساب حساب کاکا برادر
- ۲۹۷ حساب میخواهی جان آدم \*
- ۲۹۸ حسادت دوست از ضعف دوستی او است (ع).
- ۲۹۹ حسد آتشی است که چون بر افروزد تروخشک بسوزد.
- ۲۹۹ حسن اخلاق برقدار خوب است نه بگفتار مرغوب

- ۳۰۰ حسن تدبیر نصف معاش است.
- ۳۰۱ حسود از نعمت حز. بخیل است و مردم بی کناهرا دشمن
- ۳۰۲ حسود به مقصود نرسد
- ۳۰۳ حفظ جان واجب است و حفظ وطن از آن واجب تر
- ۳۰۴ حق به حقدار میرسد
- ۳۰۵ حق جل وعلا مییند و میپوشد همسایه نمیینند و میخروشد.
- ۳۰۶ حق شمشیر بران است
- ۳۰۷ حق کوی اگرچه تلغی باشد.
- ۳۰۸ حق همواره منصور است و باطل پیوسته مقهور
- ۳۰۹ حکمت به لقمان آموختن بیادی است.
- ۳۱۰ حکمت کمال نفس است و زر زیور تن
- ۳۱۱ حکیم آن است که بجهل خود مقر باشد و جا هل آن که بعلم خود مغروف (م)
- ۳۱۲ حکیمی که ببا جهال در افتاد باید نوقع عزت ندارد
- \* حبا حصار ایمان است.

۳۱۳ حیف باشد بدشواری یاری بدست آوردن و  
بآسانی از دست دادن

﴿خ﴾

۳۱۴ خائن بهمه حال مردد است و خدای و خلق  
از او ناخشنود

۳۱۵ خائن همواره خائن است.

۳۱۶ خانهٔ دوستان بروب و در دشمنان مکوب.

۳۱۷ خانه دروغگو آتش کرفت کس باور نکرد.

\*

۳۱۸ خانه قاضی کردو بسیار است اما حساب دارد

۳۱۹ خانه که با دوکدبانو باشد خاک تا نیزانو باشد

خاموشی به که جواب سخت.

۳۲۰ خاموشی را شعار خود کن.

۳۲۱ خاموشی عین جواب است.

۳۲۲ خبری که دانی دلی بیازارد تو خاموش باش تا

دیگری بیارد

۳۲۳ خدا دیر کیر اما سخت کیر است

۳۲۴ خدارا کسی ندیده بدلیل عقل شناخته اند

۳۲۵ خدا میداند می نواند

- ۳۲۶ خدا یکی. خانه یکی. یار یکی.
- ۳۲۷ خر باربر به از شیر مردم در
- ۳۲۸ خرج باندازه دخل است.
- ۳۲۹ خر چه داند لذت قند و نبات.
- ۳۳۰ خر خفته جو نمی خورد
- ۳۳۱ خردمند با پیخرد پیکار نکند و هوشیار با مست  
کارزار.
- ۳۳۲ خردمند باش تا توانگر باشی.
- ۳۳۳ خردمند طالب کمال است و نادان خواهان مال
- ۳۳۴ خرده یعنی بزرگ زیان است.
- ۳۳۵ خرمن سوخته. سوخته خرمن خواهد
- ۳۳۶ خفته را خفته کی کند پیدار
- ۳۳۷ خلق نیک از بزرگان است
- ۳۳۸ خواری ز طمع خیزد و عزت ز قناعت
- ۳۳۹ خواستن دل دادن دل است
- ۳۴۰ خوان بزرگان اگرچه لذیذ است خردمندان
- خود لذیذتر.
- ۳۴۱ خواه سنگ بر شیشه زن خواه شیشه بر سنگ  
که در هردو حال شیشه خواهد شکست

- ۳۴۲ خواهی نشوی رسوا همنگ جماعت شو  
خوب کوش تا خوب شنوی.
- ۳۴۳ خود آرائی عادت زنان است نه مردان میدان
- ۳۴۴ خودین خدا یعنی نباشد
- ۳۴۵ خود پسندی جان من برهان نادانی بود.
- ۳۴۶ خود کرده را تدبیر نیست
- ۳۴۷ خوش آنچاهی که آب از خود برآرد.
- ۳۴۸ خوش آمد کوی را بر خود راه مده.
- ۳۴۹ خوش آمد هر که را گفتی خوش آمد.
- ۳۵۰ خوش اصل خطآنکند و بداصل وفا نکند.
- ۳۵۱ خوشبخت کسی که از زمانه پند گرفت (م)
- ۳۵۲ خوشبخت کسی که خورد و کشت و بدبخت
- کسی که مرد و هشت
- ۳۵۳ خوشخوی همیشه خوش معاش است.
- ۳۵۴ خوشروئی کلید دلها است
- ۳۵۵ خوش عالمی است نیستی هرجا که ایستی کس
- نگوید کیستی
- ۳۵۶ خوش معامله شریک مال مردم است.
- ۳۵۷ خوکیری از عاشقی بتر بود

- ٣٥٩ خویشی بخوشی سودا برضا  
 ٣٦٠ خیانت پیشه دونان است و نادرستی آئین فرو  
 مایکان

\*(\*)

- ٣٦١ داد ده تا داد یابی  
 ٣٦٢ دادگری شرط جهانداری است  
 ٣٦٣ دادن بدیوانگی کرفتن یعاقلی  
 ٣٦٤ دانا بهیچ شهر و ولایت غریب نیست .  
 ٣٦٥ دایه دل سوز تر از مادر  
 ٣٦٦ دخل آب روان است و خرج آسیای گردان  
 ٣٦٧ در آمد مردرا بخششده دارد  
 ٣٦٨ در بیابان کفشن کهنه نعمت است  
 ٣٦٩ در تأخیر آفت‌ها است  
 ٣٧٠ در جانبازی چه جای بازی است  
 ٣٧١ در جایگاه نهمت مرو  
 ٣٧٢ در جنگ حلوا قسمت نمی‌کند  
 ٣٧٣ در جوانی زحمت‌کش تا در ییری راحت یابی

- ۳۷۴ در حالت آسانی بدست آر تا در وقت کرفتاری  
ترا بکار آید
- ۳۷۵ در خانه اگر کس است یک حرف بس است
- ۳۷۶ در خانه مور شبینمی طوفان است
- ۳۷۷ درخت کاهلی کفر بار آورد
- ۳۷۸ درد کوه کوه میاید مو مو میرود
- ۳۷۹ در زحمت نعمت است
- \* در دیزی باز ماند حیای گربه کجا رفت
- ۳۸۰ در سختی صبر پیشه کیر
- ۳۸۱ در ضرورت‌ها صبر باید نمود.
- ۳۸۲ در طریق دوستی ثابت قدم چون خاک باش
- ۳۸۳ در عفو لذتی است که در انتقام نیست.
- ۳۸۴ در عیب نظر مکن که بی عیب خدا است
- ۳۸۵ در گذر تا از تو در گذرند
- ۳۸۶ در مثل مناقشه نیست
- ۳۸۷ در محنت بصفت صبر موصوف باشد و در نعمت  
بادای شکر معروف.
- ۳۸۸ در مزرع دهر هر آن چه کاری دروی
- ۳۸۹ در میان جنگ نرخ مشخص میکند

- ۳۹۰ درمیان دوکس دشمنی میفکن که ایشان چون  
صلح کنند تو درمیانه شرمسار باشی
- ۳۹۱ درودگری کار بوزنیه نیست
- ۳۹۲ دروغ گفتن به ضربت شمشیر ماند اگر نیز  
جراحت درست شود نشان همچنان بماند
- ۳۹۳ دروغگو حافظه ندارد
- ۳۹۴ دروغگو دشمن خدا است
- ۳۹۵ دروغ مصلحت آمیز به از راست فته انگیز
- ۳۹۶ درویش بقناعت به از توانگر به بضاعت
- ۳۹۷ درویش در قافله ایمن است.
- ۳۹۸ دریا بدھان سگ نجس نگردد.
- ۳۹۹ دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست.
- ۴۰۰ دری نداری دربان چه میکنی؟
- ۴۰۱ دزد طالب بازار آشته است.
- ۴۰۲ دزد ناگرفته سلطان است
- ۴۰۳ دست بالایی دست بسیار است.
- ۴۰۴ دست تنگی سختتر از دل تنگی است.
- ۴۰۵ دست دسترا می‌شناشد.

۴۰۶ دست شکسته کار می کند دل شکسته کار نمی کند.

۴۰۷ دست شکسته و بال گردن است.

۴۰۸ دشمن بخلافت دوست نگردد بلکه طمع زیاده کند.

۴۰۹ دشمن دانا به از نادان دوست

۴۱۰ دشمنان در زندان دوست می شوند.

۴۱۱ دشمن توان حقیر و بیچاره شمرد.

۴۱۲ دل آزرده را سخن ساخت است.

۴۱۳ دل بدل راه دارد.

۴۱۴ دل دوستان آزرن مراد دشمنان آوردن است

۴۱۵ دلی که ہوفا رو د بھفا نرود

۴۱۶ دنیا دار مکافات است.

۴۱۷ دنیا مزرعه آخرت است.

۴۱۸ دو چیز محال عقل است: خوردن پیش از رزق  
مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.

۴۱۹ دود از کنده بر می خیزد

۴۲۰ دوری و دوستی

- ۴۲۱ دوست آن است که با تو راست گوید نه آنکه  
دروغ تورا راست انگارد.
- ۴۲۲ دوستان در زندان بکار آیند که بر سفره همه  
دشمنان.
- ۴۲۳ دوست خود مدان هر آن کس را که دشمن  
دوستان تو باشد.
- ۴۲۴ دوست را چندان قوت مده که اگر دشمنی  
کند بتواند.
- ۴۲۵ دوست روز حکومت بسیار است.
- ۴۲۶ دوست وفا کیش بهتر که خویش جفا اندیش.
- ۴۲۷ دوست همه کس دوست هیچ کس نیست. (م)
- ۴۲۸ دوستی با مردم دانا نکوست.
- ۴۲۹ دوستی بی جهت معکن است و دشمنی بی غرض  
محال
- ۴۳۰ دوستی را که بعمری فرا چنگ آرند نشاید که  
بیکدم بیازارند.
- ۴۳۱ دو صد گفته چون نیم کردار نیست.
- ۴۳۲ دو کس دشمن ملک و دین اند: پادشاه بی حلم  
و زاهد بی علم.

- ۴۳۳ دو کس مردند و نحسر برند: یکی آنکه داشت  
و نخورد و دیگری آنکه نتوانست و نکرد.
- ۴۳۴ دولت اگر پدید آید بدآنچه باید راه نماید.
- ۴۳۵ دولتشی بهتر از عقل و علم نیست.
- ۴۳۶ ده درویش در گلیمی بخسبند و دوپادشاه در  
اقلیمی نگنجند.
- ۴۳۷ دهی آبادان به که صد ده ویران.
- ۴۳۸ دیدار دوست راحت حیات است و دوری او  
زهر ممات.
- ۴۳۹ دیدار یار نا متناسب جهنم است.
- ۴۴۰ دیده دوستی از دیدن عیب نایینا است.
- ۴۴۱ دیر آی و درست آی.
- ۴۴۲ دیو آزموده به از مردم نا آزموده.
- ۴۴۳ دیوار را موش است و موش را گوش.
- ۴۴۴ دیوانه بکار خویش هشیار است.
- ۴۴۵ دیوانه چو دیوانه ییند خوشش می‌آید.
- ۴۴۶ دیو چون یرون رود فرشته در آید.
- ۴۴۷ دیه بر عاقله است

\*(ذ)\*

- ۴۴۸ ذکر حق دل را منور می کند.
- ۴۴۹ ذکر خیر و تنا به از توانگری و غنا.
- ۴۵۰ ذکر کدورت کدورت می آورد.

\*(ر)\*

- ۴۵۱ رازی که نهان خواهی با دوست مگوی شاید  
که مرآندوست را دوستی باشد.
- ۴۵۲ راستی از تو ظفر از کردگار.
- ۴۵۳ راستی که بدروغ ماند مگوی.
- ۴۵۴ راستی موجب رضای خداست.
- ۴۵۵ راستی و راستگاری سبب اینمی و رستگاری  
است.
- ۴۵۶ رأی یقوت مکر و فسون است و قوت بی رأی  
جهل و جنون.
- ۴۵۷ رحمت بکفن دزد قدیم
- ۴۵۸ رحم کردن بر بدان نstem است بر نیکان و عفو  
نمودن ظالمان جور است بر مظلومان.
- ۴۵۹ رحم کن تا رحم یینی.

- ۴۶۰ رحم نواز باش تا محتشم باشی.
- ۴۶۱ رد احسان غلط است.
- ۴۶۲ رد دشمن قبول دوست است.
- ۴۶۳ رستگاری در راستی است.
- ۴۶۴ رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار.
- ۴۶۵ رعیت از رعایت شاد و مملکت از عدالت آباد کردد.
- ۴۶۶ رفت ریش بیارد سیلیش را هم باخت.
- ۴۶۷ رفتن و نشستن به ز دویدن و کسستن.
- ۴۶۸ رنج خود و راحت یاران طلب.
- ۴۶۹ رنج دیگرانرا ضایع مکن تا رنج تو ضایع نگردد
- ۴۷۰ رنج راحت دان چو مطلب شد بزرگ.
- ۴۷۱ رنگ و رخساره خبر میدهد از سر ضمیر
- ۴۷۲ روح را صحبت ناجنس عذایی است الیم.
- ۴۷۳ روزی پای خود از در کس درون نیاید.
- ۴۷۴ روزی کس کس نمی خورد
- ۴۷۵ روی زیارا حاجت بمشاشه نیست

\*(ز)\*

- ۴۷۶ ز امتحان حال هر کسی شود معلوم.
- ۴۷۷ زبان تر جان دل است.
- ۴۷۸ زبان خوش ماررا از سوراخ بیرون می‌آورد.
- ۴۷۹ زبان در دهان پاسیان سر است.
- ۴۸۰ زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد.
- ۴۸۱ زحمت بود درویش را ناکه چو مهمان در رسد
- ۴۸۲ زخم نیر بر تن است و زخم سخن بر جان.
- ۴۸۳ زخم زبان سوزلننتر که زخم سنان
- ۴۸۴ زر از معدن بگان کندن بدر آید. ;
- ۴۸۵ زررا دوست بسیار است و زر دار را دشمن،  
ییشمار.
- ۴۸۶ زر زر آرد کنج کنج.
- ۴۸۷ زر سفید از برای روز سیاه
- ۴۸۸ زرنی که پاک شد از امتحان چه غم دارد.
- ۴۸۹ ز عشق تا بصوری هزار فرسنگ است.
- ۴۹۰ زکوة مال باافق است و زکوة علم بارشاد.
- ۴۹۱ زکوة مال بدر کن که تا بلا برود.

٤٩٢ زکوشش مشکلها آسان و خارستان گلستان می شود.

٤٩٣ زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز.

٤٩٤ زمین را از آسمان ثار است و آسمان را از زمین غبار

٤٩٥ زن تا نراییده پیگانه است.

٤٩٦ زنهار کسی را نکنی عیب که عیب است

٤٩٧ زور بکشتن دهد زر بجهنم برد

٤٩٨ زیر کاسه نیم کاسه است

٤٩٩ زیره بکرمان می برد

٥٠٠ زینت زن بعفت است و جمال و آرایش مرد بغیرت است و کمال.

٥٠١ زیور ادب بهتر که جلب ذهب.

### ( س )

٥٠٢ سالی که نکوست از بهارش پیداست.

٥٠٣ سخاوت نشانه بختیاری است و سرمایه کامکاری

٥٠٤ سخت دلی از سیری خیزد.

٥٠٥ سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش

- |     |  |
|-----|--|
| ۵۰۶ | سخن آینه مرد سختگوست.  |
| ۵۰۷ | سخن از سخن خیزد  |
| ۵۰۸ | سخن اگر زراست سکوت کوهر است                                    |
| ۵۰۹ | سخن بد از شمشیر برنده بتر است                                  |
| ۵۱۰ | سخن تا نپرسند لب بسته دار.                                     |
| ۵۱۱ | سخن چیان دشمن هم‌جنس خود است                                   |
| ۵۱۲ | سخن چیان شریک شیطان است و دشمن انسان                           |
| ۵۱۳ | سخن کز دل آید شود دلپذیر.                                      |
| ۵۱۴ | سخن کواه حال کوینده است  |
| ۵۱۵ | سخن نا اندیشیده چون زر ناسنجیده است.                           |
| ۵۱۶ | سر انجام حیله گرفتاری است و فرجام مکر<br>و غدر ندامت و خاکساری |
| ۵۱۷ | سر انجام قمار ادبار است و فرجام ستم‌ناگوار                     |
| ۵۱۸ | سر بدہ و سر مردم مسپار.  |
| ۵۱۹ | سر بی کناه بالای دار نمی‌رود                                   |
| ۵۲۰ | سر پیری معركه کیری   |
| ۵۲۱ | سر خود بازن مگوی.  |
| ۵۲۲ | سر زنش وجدان سخت‌تر که درد پیدرمان(م)                          |
| ۵۲۳ | سرش را خواست دوا کند چشمش کور شد                               |

- ۵۲۴ سر که مفت شیرین تر از عسل است.
- ۵۲۵ سرمایه بآرزوی سود بسیار از دست مده.
- ۵۲۶ سزای گرانقروش نخریدن است.
- ۵۲۷ سعی و نصیب باهم توأم است.
- ۵۲۸ سکوت موجب رضاست.
- ۵۲۹ سگ بقلاده رنگین شکار نکند.
- ۵۳۰ سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس.
- ۵۳۱ سگ در خانه صاحبش هار است.
- ۵۳۲ سگرا اگر بدریای هفت گانه بشویند پاک نشود.
- ۵۳۳ سگرا شناستند بروی خداوند.
- ۵۳۴ سگ زرد برادر شغال است.
- ۵۳۵ سلامت در خموشی است.
- ۵۳۶ سلامت در کنار است
- ۵۳۷ سلیقه که نیست جان در عذاب است.
- ۵۳۸ سنگ بجای خود سنگین است.
- ۵۳۹ سنگ بزرگ برداشتن علامت نزدن است.
- ۵۴۰ سنگ روی یخ.
- ۵۴۱ سنگ سنگرا می‌شکند.

- ۵۴۲ سنگ کوچک سر بزرگ را می‌شکند.
- \* سودا برضاء خویشی بخوشی
- ۵۴۳ سوداگر پنیر در شیشه می‌خورد.
- ۵۴۴ سود اگر خواهی از اندازه زیادت مطلب.
- ۵۴۵ سودای اولی نیکو است.
- ۵۴۶ سود ناگرده در جهان بسیار است.
- ۵۴۷ سوگند دروغ بنیاد عمر را بر باد دهد.
- ۵۴۸ سه چیز بی سه چیز پایدار نمایند: مال بی تجارت علم بی بحث. ملک بی سیاست.
- ۵۴۹ سیاست بقدر جنایت است
- ۵۵۰ سیر خبر از گرسنه ندارد. سواره از پیاده.
- ۵۵۱ سیلی نقد به از حلوای نسیه.
- ۵۵۲ سیم بخیل وقتی از خاک بدر آید که او خود بخاک رفته باشد.

### (ش)

- ۵۵۳ شاهنامه آخرش خوش است.
- ۵۵۴ شب خیز باش تا کامرو وا باشی.
- ۵۵۵ شتر بار میبرد و خار می‌خورد.

- ۵۵۶ شجاعت بگفتار نیست بکردار است.  
شتر در خواب یند پنه دانه. \*
- ۵۵۷ شدت نیکان روی در فرج دارد و دولت بدان سر در نشیب.
- ۵۵۸ شراب مفترا قاضی هم میخورد.
- ۵۵۹ شرط است که شرطرا پایان ببرند.
- ۵۶۰ شرط توانگری اتفاق و چاره ینوائی شکیبائی است.
- ۵۶۱ شریک دزد رفیق قافله.
- ۵۶۲ شکر نعمت منعم اظهار نعمت است
- ۵۶۳ شکر نعمت نعمت آورد.
- ۵۶۴ شمشیری چون راستی و یاوری چون درستی نیست
- ۵۶۵ شمعرا که سر کیرند روشن نفر شود.
- ۵۶۶ شبیدن کی بود ماتند دیدن
- ۵۶۷ شیر آدمی در بهتر که پادشاه ستمگر.
- ۵۶۸ شیر از مورچه میگریزد.
- ۵۶۹ شیطان با مخلسان نمی آید و سلطان با مغلسان

﴿ ص ﴾

- ۵۷۰ صاحب درد باش تا بدرمان برسی.
- ۵۷۱ صاحب راه کنار راه
- ۵۷۲ صاحب هنر بهیچ مکانی غریب نیست.
- ۵۷۳ صبور تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.
- ۵۷۴ صبررا خاصیت بسیار و منفعت بیشمار است.
- ۵۷۵ صبور باش تا بامیدی رسی.
- ۵۷۶ صحبت با اهل تاب با اهل تاب با اهل تاب
- جان
- ۵۷۷ صحبت بد اصل شاهرا بنده و بنده را سرافکنده می‌سازد
- ۵۷۸ صحبت نیکانت از نیکان کند
- ۵۷۹ صد جان فدای آنکه دلش با زبان یکی است.
- ۵۸۰ صدقه بصدق است.
- ۵۸۱ صدقه راه بخانه صاحبش می‌برد.
- ۵۸۲ صلاح مملکت خویش خسروان داتد.
- ۵۸۳ صیاد یروزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی اجل در خشکی نمیرد



۵۸۴ صید از پس صیاد دویدن مزه دارد.

۵۸۵ صیدرا چون اجل آید سوی صیاد رود.

### ﴿ ض ﴾

۵۸۶ ضامن دست بکیسه می باشد

۵۸۷ ضامن را بدل ضامن میگیرند.

۵۸۸ ضامن روزی شده روزی رسان

۵۸۹ ضامن مشو و امانت از کس مستان.

۵۹۰ ضرر بهنگام به از منفعت بی هنگام.

۵۹۱ ضرورت اولی تر که مطبوع (م)

۵۹۲ ضرورت مادر اختراع است.

۵۹۳ ضعیف نواز باش تا همه جا محترم باشی.

۵۹۴ ضعیفی که با قوی دلاوری کند یار دشمن

است در هلاک خویش

۵۹۵ ضیافت پای پس هم دارد.

۵۹۶ ضیافت خور خوش آمدگوی می باشد.

### ﴿ ط ﴾

\* طاقت مهمان نداشت خانه بمهمان گذاشت.

۵۹۷ طالع اگر داری برو به پشت بخواب.



- ۵۹۸ طبیب آنستکه بسرش آمده باشد.
- ۵۹۹ طبیب مهربان از چشم پیمار میافند.
- ۶۰۰ طعمه هر مرغگی انحری نیست
- ۶۰۱ طمع سه حرف است و هر سه میان نهی است.
- ۶۰۲ طمع کننده را رنگ و رو زرد است.
- ۶۰۳ طول کلام مایه تضییع وقت است.

### • ظ \*

- ۶۰۴ ظالمی نیست که بظلم ظالم دیگر گرفتار نشود
- ۶۰۵ ظرافت آتش افروز جدائی است.
- ۶۰۶ ظرافت بسیار کردن هنرندیمان است و عیب حکیمان.
- ۶۰۷ ظرفش لبریز شده.
- ۶۰۸ ظریف دائم سرگردان است.
- ۶۰۹ ظلم امروز باعث ظلم فرداست.
- ۶۱۰ ظلم بالسویه عدل است
- ۶۱۱ ظلم ظالم بر سر اولاد ظالم میرود.
- ۶۱۲ ظلم ظالم بنیاد خود میکند.

\*(ع)

- ۶۱۳ عادت طبیعت ثانوی است.
- ۶۱۴ عاشقی را صبر می باید نه لاف
- ۶۱۵ عاصی که بخدا دست بردارد به از عابدی که  
کبر در سر دارد.
- ۶۱۶ عاقبت در حال است نه در جاه و مال
- ۶۱۷ عاقبت اندیش باید بود.
- \* عاقبت کرک زاده کرک شود.
- ۶۱۸ عاقل دوباره گول نمی خورد.
- ۶۱۹ عالم بی عمل درخت بی بر است و زاهد بی  
علم خانه پدر.
- ۶۲۰ عالم معاند بهتر است از جا هل منصف.
- ۶۲۱ عدو شود سبب خیر کر خدا خواهد.
- ۶۲۲ عذر بدتر از کناه.
- ۶۲۳ عرض خود میری و زحمت ما میداری.
- ۶۲۴ عطایش را بلقايش توان بخشد.
- ۶۲۵ عقل که نیست جان در خطر است.
- ۶۲۶ عقل و دولت فرین یکدیگرند.

- ۶۲۷ عقیده آزاد است.
- ۶۲۸ علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.
- ۶۲۹ علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن
- ۶۳۰ علم بیار و عمل پیشه کن.
- ۶۳۱ علم بیعمل دیوانگی است و عمل بعلم پیگانگلی
- ۶۳۲ علم تاج سر است و مال غل کردن.
- ۶۳۳ علم چون حاصل کسی آنکه عمل خالص شود
- ۶۳۴ علم حافظتست و تو باید مال را نگاهداری کسی
- ۶۳۵ علم زوال پذیرد و مال در زوال است.
- ۶۳۶ علم قوت روح است و کسب نیروی بدن.
- ۶۳۷ عمر اکر هزار سال است آخر مرگ است.
- ۶۳۸ عمر اندک در امن و راحت بهتر که زندگانی بسیار در خوف و خشیت.
- ۶۳۹ عمر چودرا لایعنی ممکن.
- ۶۴۰ عمر دوباره بکسی نمیدهند.
- ۶۴۱ عنقارا توان بدام گرفت
- ۶۴۲ عیب خودرا از دوستان مپرس که پیتد و نگویند و از دشمنان تفحص کن تا بگویند.

۶۴۳ عیسی بدین خود موسی بدین خود.

### ﴿غ﴾

- ۶۴۴ غافل ز کار خویشتن مباش.
- ۶۴۵ غافل مشو از هر که دلش آزردی.
- ۶۴۶ غافل مشو ز کار که فرصت غنیمت است.
- ۶۴۷ غافل نشود عاقل.
- ۶۴۸ غدر ورزیدن نه عادت احرار است.
- ۶۴۹ غربت زده مهربان باشد.
- ۶۵۰ غریبان شکسته دل می باشند.
- ۶۵۱ غریب کور است
- ۶۵۲ غضب شعله ایست شیطانی و فرجامش موجب ملالت و پشمایانی.
- ۶۵۳ غم چند خوری بکار نا آمدہ پیش؟
- ۶۵۴ غم خوردن سودی ندارد
- ۶۵۵ غنیمت دان دمی نا یکدمت هست.
- ۶۵۶ غنی هر چه سخی باشد سفره بر سر راه نمی کشاید

\*(ف)

- ۶۵۷ فال بد بر زبان بد باشد.
- ۶۵۸ فتنه در خواب است بیدارش مکن.
- ۶۵۹ فخر و دانش هردو خاموشی است.
- ۶۶۰ فرار از دشمن قوی سنت پیغمبرانست.
- ۶۶۱ فرار از نفس اماره اتفع است از شیر درنده.
- ۶۶۲ فردا کسی ندیده.
- ۶۶۳ فرزندان خودرا تعلیم دهد که آنها برای زمانی غیر از زمان شما خلق شده اند. (ع)
- ۶۶۴ فروتن باش نا بسیار دوست باشی.
- ۶۶۵ فریاد سکان کم نکند رزق گدارا.
- ۶۶۶ فریاد شغال و بال شغال است.
- ۶۶۷ فضول را بردنده به جهنم گفت: هیزمش نر است
- ۶۶۸ فقر یسی نیکوتراز تگ است.
- ۶۶۹ فکر کن نا از اندیشه خلاصی یابی.
- ۶۷۰ فکر مایه عقل است.
- ۶۷۱ فلکزدہ را از هر طرف سنگ آید.
- ۶۷۲ فواره چون بلند شود سرنگون شود.

\*(ق)\*

- ۶۷۳ قاتل شاه فر اوست و دشمن طاؤس پر او.
- ۶۷۴ قبول حق بود رد خلائق.
- ۶۷۵ قدرت نمودی رحمت کن.
- ۶۷۶ قدرت علمرا زوالی نیست. (ع)
- ۶۷۷ قدر زر زرگر داند و قدر گوهر گوهري.
- ۶۷۸ قدر عافيت کسی داند که به مصیتی گرفتار آید.
- ۶۷۹ قدر لوزینه خر کجا داند.
- ۶۸۰ قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال.
- ۶۸۱ قدر نان گرسنه میداند.
- ۶۸۲ قدر وصال کسی داند که رنج فراق دیده.
- ۶۸۳ قرض که نداری برو به پشت بخواب (م)
- ۶۸۴ قضایا و قدر کار خودرا میکند.
- ۶۸۵ قضای نوشته نشاید سرد.
- ۶۸۶ قطره قطره جمع کردد آنگهی دریا شود.
- ۶۸۷ قلم رفته را گزیری نیست
- ۶۸۸ قناعت بکن تا شوی رستگار.

۶۹۴ قیمت هر چیز را میزانی است و میزان قیمت مرد اعمال اوست.

۶۹۵ قیمت هر کس بقدر همت والای اوست

## ﴿ ک ﴾

۶۹۶ کار امروز بفردا میفکن که چون فردا شود تازه امروز است.

۶۹۷ کار بزرگ مایه عزت است نه نام بزرگ.

۶۹۸ کار کردن خر خوردن یابو

۶۹۹ کار ناکرده را مزد نباید.

۷۰۰ کار ناکرده را همه وقت میتوان کرد

۷۰۱ کار نیکو کردن از پر کردن است.

۷۰۲ کارها بصیر برآید و مستعجل بسر درآید.

۷۰۳ کارها نیکو شود اما بصیر.

\* کار هر بزر نیست خرمن کوفتن.

۷۰۴ کاسه جائی رود که باز آید قدح.

\* کافر بجهنم نمیرود اما کشان کشان میبرند.

۷۰۵ کافر همه را بکیش خود پندارد.

۷۰۶ کاهلی شاگرد بدجختی است.

- ۶۸۹ قناعت توانگر کند مردرا.
- ۶۹۰ قناعت هر که کرد آخرش غنی شد.
- ۶۹۱ قول قول اول است.
- ۶۹۲ قول مردان جان دارد
- ۶۹۳ قیمت شکر نه از نی است بلکه آن خاصیت وی  
است
- ۷۰۷ کد خدارا ین و دهرا بچاپ.
- ۷۰۸ کسب بازو قوت جان و تن است.
- ۷۰۹ کسب کن تا کاهل نشوی و روزی از خدادان  
که کافر نشوی.
- ۷۱۰ کس پیش آفتاب نبرده است مشعلی.
- ۷۱۱ کس را دوست مدان که راحت خودرا در آزار  
مردم داند
- ۷۱۲ کس را وقوف نیست که انجام کار چیست.
- ۷۱۳ کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.
- ۷۱۴ کس نگوید که دوغ من ترش است.
- ۷۱۵ کشتهرا بزور و زر زنده توان نمود
- ۷۱۶ کعبه چه روی برو علی را دریاب
- ۷۱۷ کفران نعمت زوال نعمت آورد.

- \* کل اگر حکیم بودی سر خود دوا نمودی  
 ۷۱۸ کلوخ اندازرا پاداش سنگ است.  
 ۷۱۹ کوتاه خردمند به از نادان بلند.  
 ۷۲۰ کودک عاقل به از پیری جا هل.  
 ۷۲۱ کور خود مباش و ینای مردم.  
 ۷۲۲ کوری عصاکش کور دکر شود.  
 ۷۲۳ کوزه گر از کوزه شکسته آب میخورد.  
 ۷۲۴ کوشما باش نا آبادان باشی.  
 ۷۲۵ کم کوی. کم خور کم خسب.  
 ۷۲۶ کینه کسی را در دل خود جای مده که راحت  
 دل و تن ترا بر هم زند.  
 ۷۲۷ کینه ور را آسایش نیست.

## \*(گ)\*

- ۷۲۸ گدارا که رو میدهی صاحب خانه میشود  
 ۷۲۹ گدای نیک سرانجام به از پادشاه بد فرجام.  
 ۷۳۰ گذشت بریکشت ندارد.  
 ۷۳۱ گربه شیر است در گرفتن موش .  
 ۷۳۲ گردن بی طمع بلند بود

- ۷۳۳ کرسنگی به که سیری از پهلوی درویشان.  
 ۷۳۴ کر نسبر کنی ز قوره حلوا سازی.  
 ۷۳۵ کریه زن مکر زن است  
 ۷۳۶ کناه از بندۀ عفو از خداوند.  
 ۷۳۷ کناه کردن پنهان به از عبادت فاش است.  
 ۷۳۸ کنج آنجای است که مار در روی آن خفته باشد  
 ۷۳۹ کنج از برای بخش کردن است نه از بهر آگندن  
 ۷۴۰ کنجشک بدست به از باز هواست.  
 ۷۴۱ کندم از کندم برؤید جو ز جو  
 ۷۴۲ کوش عزیز است کوشوار هم عزیز است.

### ﴿ ل ﴾

- ۷۴۳ لاف پیهوده مزن.  
 ۷۴۴ لاف در غربت گزاف آسیا است.  
 ۷۴۵ لاف کار اجلاف است.  
 ۷۴۶ لابق هر خر نباشد زعفران  
 ۷۴۷ لذت زندگانی را در نیکنامی شناس.

## لقمهرا باندازه دهانت بگیر ٧٤٨

## ( م ) \*

- ٧٤٩ مادررا دل سوزد دایهرا دامن.
- ٧٥٠ مادر مردهرا شیون میاموز
- ٧٥١ مار پوست خودرا کذارد اما خوی خود را نمیگذارد.
- ٧٥٢ مار تا راست نشود بسوراخ نزود.
- ٧٥٣ ماز چو کهن شود افعی کردد
- ٧٥٤ مار دارد مهره و در اصل خود بد گوهر است
- ٧٥٥ مار گزیده از ریسمان سفید و سیاه میترسد.
- ٧٥٦ مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال
- ٧٥٧ مال آن به که سبب حسن مآل باشد نه وسیله نکال و عقاب
- ٧٥٨ مال جمع کردن آسان است ولی نگاهداشت و از آن فایده گرفتن دشوار.
- ٧٥٩ مال دنیا و بال آخرت است.
- ٧٦٠ مال مردمرا با مردم باید خورد

- ۷۶۱ مال ممسک میراث ظالم است.
- ۷۶۲ مال و بال است و علم بیکوئی مآل.
- ۷۶۳ ماهی از سر کنده گرددنی زدم.
- ۷۶۴ ماهی را هر وقت بگیرند تازه است.
- ۷۶۵ مأمور معذور است.
- ۷۶۶ میسند بدیگران آنچه بخود نمی پسندی.
- ۷۶۷ متکلمرا تا کسی عیب نگیرد سخشن اصلاح نپذیرد.
- ۷۶۸ مجرم را این نباید زیست.
- ۷۶۹ مجرم همیشه نرسان است.
- ۷۷۰ محال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران - جای ایشان بگیرند.
- ۷۷۱ محنت زده را از هر طرف سنگ آید.
- ۷۷۲ مرد آنستکه بگوید و بکند.
- ۷۷۳ مرد آنست که لب بند و بازو کشاید.
- ۷۷۴ مرده آنستکه نامش بسکوئی نبرند
- ۷۷۵ مردان نزند لاف مردی.
- ۷۷۶ مرد بیمروت زن است و زاهد با طمع راهزن
- ۷۷۷ مرد ثابت قدم آنستکه از جا نرود.

- ۷۷۸ مرد در زیر سخن پنهان است.
- ۷۷۹ مردم را عیب نهانی آشکار مکن که هم ایشان را رسوا کنی و هم خود را بی اعتبار.
- ۷۸۰ مردم بقدرت را زنده مشمار.
- ۷۸۱ مردم را ادب نه از ذهب است.
- ۷۸۲ مردم را بتواضع بنده کن.
- ۷۸۳ مرده مرا هیچ کس چون من نگرید.
- ۷۸۴ مردن اولیت که در بی اعتباری بسر بردن.
- ۷۸۵ مردن بسی بہتر که دشمن کام بودن.
- ۷۸۶ مردن بعزم به از زندگانی بمذلت.
- ۷۸۷ مرده را زنده توان ساخت لکن زنده را همه وقت کشتن ممکن است.
- ۷۸۸ مردیت پیازمای و آنگه زن کن.
- ۷۸۹ مرغ سختگو در قفس سخن فراموش نکند.
- ۷۹۰ مرگ به که نیاز به مسراز.
- ۷۹۱ مرگ در حال بدجھتی از حیات شیرین نر است.
- ۷۹۲ مرگ بیخواهی بزو و کیلان.
- ۷۹۳ مرگ و نهمان چاره ندارند.
- ۷۹۴ مروت پیشه کن تا پیش بیابی. (م)

٧٩٨ مشورت با زنان تباہ است و سخاوت بمفسدان  
کناه.

٧٩٩ مضرت تعجیل بسیار است و منفعت صبر و سکون  
ییشمار.

٨٠٠ معصیت از هر که صادر شود ناپسند است و از  
علماء ناپسندیده‌تر.

٨٠١ معصیت عمر را کوتاه می‌کند

٨٠٢ معما چو حل کشت آسان شود.

٨٠٣ مقام را سه شش می‌باید و لیکن سه یک می‌باید.

٨٠٤ مکر از زنان و تلبیس از شیطان

٨٠٥ مکو آنچه توانی شنید.

٨٠٦ ملالت دوستان به که شماتت دشمنان

٨٠٧ ملک از خردمندان جمال کیرد و دین از  
پرهیز کاران کمال.

٨٠٨ ملک بیدین باطل است و دین بی‌ملک ضایع.

٨٠٩ موش بسوراخ نمیرفت جارو بدمش بست.

٨١٠ موش و گربه که بهم ساختند دکان عطاری  
خراب است

٨١١ میان بلا باش بهتر که در کنار بلا.

- ۷۹۵ مشت نمونه خروار است
- ۷۹۶ هشتر ک سخنی امیدوارتر است بدخول بهشت  
تا از مسلم بخیل
- ۷۹۷ مشک آنست که خود بپوید نه آنکه عطار بگوید
- ۸۱۲ میان تهی تر از طبل
- ۸۱۳ میانجی میخورد اندرمیان مشت
- ۸۱۴ میمون هرچه زشت تر است بازیش بیشتر است

### ﴿ن﴾

- ۸۱۵ ناپاک اصل هر چند در اول وفا کند آخر بگردد  
و جفا کند
- ۸۱۶ ناچار خوش‌هیان بود آنجا که خرمن است.
- ۸۱۷ ناخوانده بخانه خدا توان رفت :
- ۸۱۸ نادان را به از خاموشی نیست.
- ۸۱۹ ناکس بقیریت کس نشود.
- ۸۲۰ ناکس چون در افتاد یاوری نیابد
- ۸۲۱ ناله آب از ناهمواری زمین است.
- ۸۲۲ نامرد زند همیشه لاف مردی.
- ۸۲۳ نامش هست و نشانش نیست.

نان از عمل خویش خور و ملت از حاتم طائی

میبر.

- |   |  |     |
|---|--|-----|
| - | نام بده تا نام برآری.                  | ٨٢٥ |
|   | نان خود در سفره مردان میخور            | ٨٢٦ |
|   | نان را بترخ روز میباید خورد            | ٨٢٧ |
|   | نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود.      | ٨٢٨ |
|   | توان مرد بستخی که من اینجا زادم.       | ٨٢٩ |
|   | نجات در راستی است و هلاکت در دروغ.     | ٨٣٠ |
|   | زردبان پله پله.                        | ٨٣١ |
|   | نسب عالی رفع پریشانی نکند.             | ٨٣٢ |
|   | نعل واژگون بسته است.                   | ٨٣٣ |
|   | نغمه از دهان داود خوش است.             | ٨٣٤ |
|   | تفاق یینداز و فتح کن.                  | ٨٣٥ |
|   | تقاش آخر بهتر کشد ز اول.               | ٨٣٦ |
|   | نکاشته درو مکن                         | ٨٣٧ |
|   | نکوئی با بدان حکم بدی دارد بجای نیکوان | ٨٣٨ |
|   | نکوکار بمیرد و نام نیکش زنده بماند     | ٨٣٩ |
|   | نگاه درویش عین سوال است.               | ٨٤٠ |
|   | نوش خواهی نیش میباید چشید.             | ٨٤١ |

- ۸۴۲ نوشدارو بعد از مرگ سهراپ.
- ۸۴۳ نوش صفا بی نیش جفا نباشد.
- ۸۴۴ نوع پرست باش تا خدا پرست باشی.
- ۸۴۵ نویسنده داند که در نامه چیست.
- ۸۴۶ نویسنده را خط بود معتبر
- ۸۴۷ نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند و نه  
چندان درشتی که از تو سیر گردند
- ۸۴۸ نه شیر شتر نه دیدار عرب
- ۸۴۹ نه هر آرزو آید آسان بدست.
- ۸۵۰ نه هر چه بقامت بهتر بقیمت مهتر
- ۸۵۱ نه هر که بصورت نکوست سیرت زیبا در اوست
- ۸۵۲ نه هر که در مجادله چست در معامله درست  
است
- ۸۵۳ نه هر کو ورقی خواند معانی دانست.
- ۸۵۴ نیش قلم تیزتر که تیغ دو دم.
- ۸۵۵ نیک ارکنی پجای تو نیکی کنند باز.
- \*) و \*
- ۸۵۶ واقف وقت خویش میباید بود.

- ۸۵۷ واماندۀ خر بگاو می‌باید داد  
 ۸۵۸ وجود ناقص به از عدم محض  
 ۸۵۹ وصلت با خویش و معامله با غیر  
 ۸۶۰ وفا از زن مخواه  
 ۸۶۱ وفاداری از سگ باید آموخت.  
 ۸۶۲ وفارا نگهدار و سررا بده  
 ۸۶۳ وفا کن تا صفا یینی  
 ۸۶۴ وقت برابر طلا است  
 ۸۶۵ وقت شادی در میان وقت جنگ اندر کنار

\*(۵)\*

- ۸۶۶ هر آفتش را سببی است و سبب درویشی اسراف  
 ۸۶۷ هر آنچه از دست برود به تمبا باز نیاید.  
 ۸۶۸ هر آنچه حاکم عادل کند همه داد است  
 ۸۶۹ هر بهاری را خزانی است و هر راهی را پایانی  
 ۸۷۰ هر جا که آش است فلانی فراش است.  
 ۸۷۱ هر جا که پریوشی است دیوی با او است.  
 ۸۷۲ هر جا که رنگ و بوی بود کفتگو بود.

- ۸۷۳ هرچند دوستان بیشتر باشند هجوم بلا بر ایشان  
کمتر باشد
- ۸۷۴ هرچند کنایه بزرگ باشد صفت عفو از آن  
بزرگتر خواهد بود
- ۸۷۵ هرچه از دزد بماند رمال ببرد.
- ۸۷۶ هرچه از دوست میرسد نیکوست
- ۸۷۷ هرچه بزبان آمد بزیان آمد.
- ۸۷۸ هرچه بکاری تو همان بدروی
- ۸۷۹ هرچه پیش آید خوش آید.
- ۸۸۰ هرچه خوار آید روزی بکار آید.
- ۸۸۱ هرچه در دل فرود آید دیده نکو نماید.
- ۸۸۲ هرچه دیده یند دل کند یاد
- ۸۸۳ هرچه دیر آید خوب آید.
- ۸۸۴ هرچه را باد آورد بادش ببرد.
- ۸۸۵ هرچه را نخوری داری
- ۸۸۶ هرچه زود برآید دیر نپاید
- ۸۸۷ هرچه کسی بخود کنی. کر همه نیک و بد  
کنی
- ۸۸۸ هرچه نپاید دلبستگی را نشاید.

- ۸۸۹ هرچه ندانی از پرسیدن آن شگ مدار.
- ۸۹۰ هرچیزی باصل خود رجوع میکند.
- ۸۹۱ هرچیزی بجای خویش نیکو است.
- ۸۹۲ هرچیزی تخمی دارد و تخم عداوت شوخت است
- ۸۹۳ هرچیزی را جوهری است و جوهر عقل شکیبائی است
- ۸۹۴ هر درختیکه در آخر بر زیارد با غبان خردمندش از اول نکارد.
- ۸۹۵ هر دستی که دهی بعینه پس میگیری.
- ۸۹۶ هر دیدنی برای ندیدن بود ضرور.
- ۸۹۷ هر زیادی بیقیمت و هر آند کی با عزت است
- ۸۹۸ هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد.
- ۸۹۹ هر کجا دردی است درمانش مقرر کرده اند
- ۹۰۰ هر کسی آندرود عاقبت کار که کشت
- ۹۰۱ هر کسی بر طینت خود می تند
- ۹۰۲ هر کسی دروغ میگوید قبل از همه چیز خود را ضرر میدهد.
- ۹۰۳ هر کسی مصلحت خویش نکو میداند.

- ۹۰۴ هر که آسان گیرد دشوار افتاد.
- ۹۰۵ هر آنکس که دندان دهد نان دهد.
- ۹۰۶ هر که آن کند که باید آن بیند که نشاید.
- ۹۰۷ هر که آنگوید که نشاید آن شنود که نخواهد.
- ۹۰۸ هر که از خطر بگریزد خطیر نشود.
- ۹۰۹ هر که از مخاطره نرسد بزرگی نرسد
- ۹۱۰ هر که با بدان نشیند نیکی نبیند.
- ۹۱۱ هر که با بزرگان سیزد خون خود بریزد
- ۹۱۲ هر که با آتش نزدیکتر ضررش بیشتر
- ۹۱۳ هر که با دشمنان دوستان صلح کند سر آزار  
دوستان دارد
- ۹۱۴ هر که با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود.
- ۹۱۵ هر که با مش بیش برفش بیش.
- ۹۱۶ هر که با نادان در آویزد آبروی خود ریزد.
- ۹۱۷ هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش.
- ۹۱۸ هر که نبأیت راه صواب نگیرد بتعذیب آخری  
گرفتار آید
- ۹۱۹ هر که بجهانی رسید از همت بلند رسید.
- ۹۲۰ هر که بد کند بد بیند

۹۲۱ هر که بر دینار دسترسی ندارد در دنیا کسی ندارد.

۹۲۲ هر کسی بزیر دستان نباخاید بجهور زبردستان گرفتار آید.

۹۲۳ هر که بوقایع دیگران پند نگیرد دیگران بوقایع او پند کیرند.

۹۲۴ هر که بی تدبیر کاری کرد سامانی نیافت

۹۲۵ هر که بی یار بود پیوسته بیمار بود.

۹۲۶ هر که بی بانگ کلاغ رود بخرابه افتاد.

۹۲۷ هر که تن بزبونی در دهد درهای خواری و

۹۲۷ بلا بروی او گشاده شود

۹۲۸ هر که تند راند زود ماند

۹۲۹ هر که تنها قاضی رفت خوشحال برقشت.

۹۳۰ هر که جور آموزگار نیند بجفای روزگار گرفتار آید.

۹۳۱ هر که خیانت ورزد دستش در حساب بلززد.

۹۳۲ هر که در زندگی ناش نخورند چون بمیرد نامش نبرند.

- ۹۳۴ هر که در میان سخن دیگران افتاد نا پایه فضلش  
بدأتند مایه جهلهش بشناسند.
- ۹۳۵ هر که دست از جان بشوید هرچه در دل دارد  
بگوید.
- ۹۳۶ هر که دشمن را خوار دارد پشیمان گردد.
- ۹۳۷ هر که را حب وطن نیست ایمان نی و هر که را  
ایمان نیست سعادت نی. (م)
- ۹۳۸ هر که را دست کوتاه بود زبانش دراز است.
- ۹۳۹ هر که را دشمن در پیش است اگر نکشد دشمن  
خویش است.
- ۹۴۰ هر که را زر در ترازوست زور در بازو است
- ۹۴۱ هر که را شرم نیست ایمان نیست.
- ۹۴۲ هر که را طاووس باید جور هندوستان کشد.
- ۹۴۳ هر که را وجدان نیست انسان نیست. (م)
- ۹۴۴ هر که رو داری کند خانه داری نکند.
- ۹۴۵ هر که زبانش نرمتر بارش بیشتر.
- ۹۴۶ هر که سخن نسبت از جوابش نزند.
- ۹۴۷ هر که سرش سوزد کلاه دوزد.

- ۹۴۸ هر که شیرینی فروشد مشتری بروی بجوشد.
- ۹۴۹ هر که طمع پیکسو نهد کریم و بخیلش یکسان نماید.
- ۹۵۰ هر که طمع کند خوار شود.
- ۹۵۱ هر که طمع نیکوئی دارد همان به که بجز تخم نیکی نکارد.
- ۹۵۲ هر که ظالمی را از بند بر هاند خود در بند بماند.
- ۹۵۳ هر که عاقبت اندیشت مسعودتر.
- ۹۵۴ هر که عالم خواند و عمل نکرد بدآنها نه که گاو راند و تهم نیفشا نه.
- ۹۵۵ هر که قانع قر سعیدتر.
- ۹۵۶ هر کسی کسیرا نرنجاند از کسی نرسد.
- ۹۵۷ هر که مال ندارد یار ندارد.
- ۹۵۸ هر که میل گنج دارد رنج می باید کشید.
- ۹۵۹ هر که نآزموده را کار بزرگ فرماید ندامت برد.
- ۹۶۰ هر که نخواهد چه داند؟ و هر که نداند چه نواند؟
- ۹۶۱ هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد.

- ۹۶۲ هر که نفس قلب دارد عاقبت رسوایش نمی‌شود
- ۹۶۳ هر که نقش خویشتن بیند در آب.
- ۹۶۴ هر که نکو نام زیست از اثر نیکی است.
- ۹۶۵ هر گرانی بیعت نیست و هر ارزانی بیحکمت
- ۹۶۶ هر گز دو خصم بحق راضی پیش قاضی نروند
- ۹۶۷ هر نشیبی را فرازی درپی است.
- ۹۶۸ هر نکوئی که بیزدیگان خود می‌کنی معتقد باش  
که بر خود فیکنی
- ۹۶۹ هزار دوست کم است و یکدشمن بسیار.
- ۹۷۰ همراه کسی باش که همراه تو باشد.
- ۹۷۱ همسایه از حائل همسایه آگاه است.
- ۹۷۲ همسایه بدد مباد کس را
- ۹۷۳ همنشینم به بود تا من از او بهتر شوم.
- ۹۷۴ همنشین و همدم دانا گزین.
- ۹۷۵ همه بار یک داریم و بر ک یکشا خسار.
- ۹۷۶ همه کس را دندان بترشی کند شود مگر قاضی  
را که بشیرینی.
- ۹۷۷ هیچ دشمنی را چندان اثر نیست که عداوت  
ذاتی را.

- ۹۷۸ هیچ صفتی بهتر از حسن خلق و هیچ حالتی خوش تر از سیرت نیک نیست.
- ۹۷۹ هیچ کس مهربان تر از خود تو برابر تو نیست.
- ۹۸۰ هیچ کس نخواهد که کار تو کند
- ۹۸۱ هیچ گوهری زیباتر از سخن نیکو نتواند بود.

### \* ی \*

- ۹۸۲ یار بد بدتر بود از مار بد
- ۹۸۳ یارب مباد آنکه کدا معتبر شوگ.
- ۹۸۴ یار نیکرا در روز بد باید شناخت
- ۹۸۵ یا زر. یا زور. یا زاری.
- ۹۸۶ یا سخن دانسته گوی ای مرد عاقل یا خموش
- ۹۸۷ یاسین بگوش خر میخواند.
- ۹۸۸ یا مرد باش یا در قدم مرد باش
- ۹۸۹ یکی چون رود دیگر آید بجای.
- ۹۹۰ یکی را بگیر و دیگری را دعوی کن
- ۹۹۱ یک بزر گله را کر میکند.
- ۹۹۲ یک پول جگر ک سفره قلمکار نمیخواهد.

- ۹۹۳ یک خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا.  
بکدست هر گز صدا ندارد \*
- ۹۹۴ یک مرید خر بهتر از صد تویره زر.  
یک گناه بسیار است و هزار طاعت کم. \*
- ۹۹۵ یک ذره اعتبار به از صد هزار درهم و دینار.
- ۹۹۶ یک صبر کن و هزار افسوس مخور.
- ۹۹۷ یک علم کامل به از چندین علم ناقص.
- ۹۹۸ یک لحظه بخر آنچه فروشی همه سال.
- ۹۹۹ یک مرده بنام به که صد زنده به تنگ.
- ۱۰۰۰ یک نه و صد هزار راحت.
- ۱۰۰۱ یک یار یار به از صد برادر ناسازگار.

تمام شد

